

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض شد که اصولیون در تعریف واجب مطلق و مشروط، دارای تعاریف مختلفی هستند و همان طوری که به رفاقا گفتیم، مساله واجب مطلق و مشروط اصطلاحی نیست که در روایات و اخبار این گونه از آنها تعبیر شده باشد بلکه این، یک اصطلاحی است که خود فقها و اصولیین نسبت به بعضی از واجبات وضع کردند و بعد متداول شده و به این کیفیت استمرار پیدا کرده است.

آنچه مورد اتفاق همه است و ارتکاز ذهنی بر آن نقطه تعلق می گیرد، این است که آن امر و شیء و شرطی که واجب، منوط به حصول آن باشد و بدون آن واجب محقق نمی شود، اسم آن را گذاشته اند مشروط، بالنسبه به آن، یعنی با حصول آن، واجب به مرتبه تنجز و تکلیف می رسد و هر چیزی را که واجب در وجودش منوط به آن نیست می گویند واجب مطلق، که برای این قضیه مثال هایی ذکر می

کنند.

لذا ما مشاهده می‌کنیم که در این جا در کیفیت تعریف، بین افراد اختلاف است و چه بسا اشتباهات و خطاهایی در این جا رخ داده مثلا فرض کنید عده‌ای آمده‌اند و ارتباط واجب را به بلوغ و عقل و علم و قدرت، مشروط تصور کردند، زیرا واجب از نقطه نظر وجود، متعلق به این هاست و بدون این‌ها آن واجب، وجوب پیدا نمی‌کند و به مرتبه تنجّز و فعلیت نمی‌رسد.

بعضی‌ها آمدند به نحو دیگری بیان کردند، چون در این جا دیدند که با اِشْکَالِ اصْطِلَاحِ واجب مطلق در صلاة، (من باب مثال) رو به رو می‌شوند که صلاة که واجب مطلق است، وجوبش در این جا منوط به زوال شمس است، در حالی که در آن جا، برفرضِ تحققِ شرائطِ اربعه است.

پس باید بگوئیم که اناطة وجوبِ صلاة به زوال، آن را از اشتراط خارج کرده و به واجب مطلق تبدیل می‌کند، در حالتی که این واجب، واجب مشروط است. یا این که فرض کنید در مورد صلاة بالنسبه به

تحصیل طهارت، و امثال ذلک این واجب، واجب مطلق است، ولی در تحت این تعریف نیست چون این تعریف فقط چهار مطلب را از واجب مطلق خارج کرده است: بلوغ، عقل، علم و قدرت، پس صلاة با این که واجب مطلق است، ولی بالنسبه به طهارت و استقبال می شود واجب مشروط، چون فراق صلاة است، از این چهار شرطی که در این جا ذکر کردند، لذا آمده اند تعبیر را عوض کردند به کل مقدمه ینوط به الواجب فهو واجب بالنسبه الیه مشروط و باز در آن جا نسبت به صلاة گیر کردند.

آنچه نسبت به قول سوم به نظر می رسد، که مرحوم آخوند فرموده بودند: اصلاً بطور کلی اطلاق و شرط، دو وصف اضافی هستند، ممکن است یک واجب بالنسبه به بعضی از مقدمات و شروط، واجب مشروط باشد مانند حج نسبت به استطاعت یا صلاة بالنسبه به زوال و نسبت به بعضی از مقدمات دیگر، واجب مطلق باشد، مثل طهارت و استقبال و طهارت ثیاب و امثال ذلک، و بعد هم آمدند، مساله را حل کردند و گفتند اصلاً این تعابیر، تعابیر شرح الاسمی

و شرح اللفظی و تعبیر، تعبیر به ماهیت نیست، ولی صحبت در این است که مساله یک اختلاف اساسی و جوهری دارد، مساله به این راحتی نیست که یکی بیاید بلوغ و عقل و این ها را بالنسبه به واجب از شروط وجوب بداند اما فرض کنید، اشهر حج را شرط برای واجب دانسته و بالنسبه به استطاعت شرط برای وجوب بداند، یعنی اشهر حج بالنسبه به واجب، شرط برای واجب باشند و نسبت به او اطلاق داشته باشد ولیکن نسبت به استطاعت واجب مشروط باشد مساله به این نحو نیست و اشکال از جای دیگر است.

بطور کلی اساساً آیا بحث ما یک بحث اصولی و در ظرف تکلیف است و یا یک بحث فلسفی است، یعنی ما به مکلف به عنوان **أَنَّهُ** فاعل نگاه می کنیم و بعد این واجب را به قیاس با او می سنجیم که آیا الان واجب نسبت به این مکلف در این شرایط فعلی واجب مطلق است؟ یا واجب مشروط؟ ما به مکلف به چه دیدگاهی باید نگاه کنیم به دیدگاه **أَنَّهُ** فاعل یا به دیدگاه **أَنَّهُ** مکلف و مامور، خوب قطعاً در بحث در مباحث اصولی، این عنوان و این اتصاف در

ظرف تشریح و در ظرف تکلیف صورت پیدا می کند
نه به عنوان اَنَّهُ فاعِل یا به عنوان اَنَّهُ انسان یا به عنوان
اَنَّهُ حیوان ناطق و امثال ذلک.

روی این جهت صحبت ما در این است که اناطه
یک واجب به یک مکلف و ارتباط واجب با یک
مکلف و اناطه او به یک امر خارج، این اناطه در چه
ظرف و در چه موقعیتی تحقق پیدا می کند؟ وقتی که
هنوز طفل به مرتبه بلوغ نرسیده است، چگونه ممکن
است شما واجب را بالنسبه به این طفل مقایسه کنید
و بعد حکم کنید که این طفل، چون هنوز به مرتبه
بلوغ نرسیده است (مثلاً یک طفل پنج ساله) الان
صلاة بالنسبه به او واجب مشروط است و باید این
طفل ده سال دیگر را هم طی کند تا این که به مرتبه
بلوغ برسد و این واجب مشروط، بالنسبه به این طفل
مبدل بشود به واجب مطلق، در مورد صلاة و در
مورد دیگر.

صحبت ما این است: طفلی که هنوز در مرتبه
صباوت و قبل البلوغ واقع است، اصلاً، تکلیف شارع
به او تعلق نمی گیرد تا این که شما بخواهید آن
تکلیف را بالنسبه به او مطلق بدانید یا مشروط!

چگونه صلاة به طفل پنج ساله و طفل رضیع، تعلق می‌گیرد تا این که شما بگوئید الان چون این قادر بر اتیان صلاه نیست پس صلاة بالنسبه به او واجب مشروط است؟ اصلاً اطلاق واجب در این جا لغو و عبث خواهد بود، مثلاً آیا ممکن است شما، این درختی که الان در مدرسه فیضیه است، بگوئید که صلاة نسبت به این درخت واجب مشروط است؟ می‌گوئیم چگونه واجب مشروط است در حالی که درخت نمی‌تواند نماز بخواند؟؟ می‌گوید نه، این ممکن است به اعجاز یک پیغمبر و یا امام زمان علیه السلام بیاید تبدیل به یک انسان شود، پس معلوم است که وجوب صلاة به این درخت تعلق گرفته است منتهی به نحو واجب مشروط، نه واجب مطلق! اصلاً طرح این مساله و اتصاف این صلاة به مشروطیت، نسبت به این موارد عبث است، شما در مورد الاغ می‌گوئید نماز نسبت به او واجب است، منتهی واجب مشروط؟؟ به الاغی که به طویله بسته اند این حرف را می‌زنید؟ (می‌دانید که الاغ دوجور داریم، یک الاغی که به طویله ببندند، و دیگری الاغی

که طویله را به او ببندند، هر دو الاغ هستند) حالا این الاغی که او را به طویله بسته اند شما به او می گوئید که صلاة نسبت به او واجب است؟ می گوید خوب شاید فردا آمد آدم شد! این دو تا گوشش کوچک شد می شود دیگر، البته بعید است.

من می گویم خدا هیچ مخلوقی را بیشتر از الاغ خلق نکرده است، هر جا نگاه کنید می بینید این مخلوق از همه بیشتر است، مثل این که آن موقع که خدا داشته مخلوقات را خلق می کرده است، عقل کم آورده فقط به یک عده مخصوصی این عقل را تقسیم کرده است و الاً بقیه یک مقداری کم و زیاد دارد دیگر، انشاءالله خدا هم به ما عقل بدهد و هم عقلمان را کامل کند، واقعاً خوب چیزی است، اگر عقل نباشد که همه دنیا در عذاب است.

حالا شما تا به حال با خودتان فکر کرده اید این خری که الان دارد راه می رود و بارِ آجر می برد صلاة نسبت به این واجب مشروط است؟ فکر کرده اید؟ حالا فکرش را بکنید(حالا می گویند ببینید این آقا چه چیزهای سر درس می گوید) می گوئیم: آقا چرا

واجب مشروط است؟ می گوید آمد و فردا آدم شد!
آمد این تبدیل به آدم شد! و وقتی تبدیل به آدم شد
صلاة بالنسبه به او واجب می شود!

اصلاً بحث صلاة بالنسبه به این مورد، بحث
خلاف است. همین مساله نسبت به بچه و طفل
رضیع می ماند، طفل رضیعی که اصلاً در موقعیت
تعلق تکلیف نیست، با این درختی که توی مدرسه
فیضه است چه فرقی می کند؟ هیچ تفاوتی ندارند یا
با این سنگی که در این جاست چه فرقی می کند؟
منتهی او انسان است و قابلیت برای رسیدن به مرتبه
تکلیف را دارد این را قبول داریم، ولی صحبت در
این است که در شرایط تکلیف، حتی یک ساعت قبل
از تکلیف، شارع تکلیف را ازاین موجود دوپا
برداشته است آیا در این صورت که شارع تکلیف را
از او برداشته و هنوز مکلف نیست، اتصافش به
واجب مشروط صحیح است یا صحیح نیست؟
خوب غلط است، این که هنوز تکلیف نشده است.
شما که می گوید، واجب بالنسبه به این مُرَاهِق یا
طفل رضیع یا صبی، چون هنوز به تکلیف نرسیده

است، مشروط است، اصلاً اتصاف این امر به وجوب در این جا عقلاً و شرعاً قبیح است، صلاة بالنسبه به این موارد حکمش چیست؟ هیچی، اصلاً حکم ندارد، نه این که واجب است به وجوب مشروط، اصلاً حکم ندارد روزه بالنسبه به طفل پنج ساله چیست؟ هیچی، حکم ندارد، خمس بالنسبه به طفل چرا، خمس مساله اش فرق می کند، آن به نفس المال تعلق می گیرد نه به تکلیف، لذا ولیّ او باید پردازد، اگر نپرداخته بر ذمه او باقی می ماند، حج بالنسبه به طفل پنج ساله چیست؟ اصلاً، حکم ندارد نه این که واجب مشروط است، برای طفل پنج ساله، قلم تکلیف برداشته شده است، آن مساله خمس و زکات و تاوان ارش و این مسائل این ها به طفل بر نمی گردد به مال بر می گردد و به مال تعلق می گیرد خمس نه به عنوان آن حکم تکلیفیه ای که به آن طفل بر می گردد لذا اصلاً او نباید بدهد باید ولیّ او برود اگر این مال دارد، خمسش را بدهد زکاتش را بدهد، یا فرض کنید اگر یک صدمه ای وارد کرد تاوانش را پردازد آن ها اصلاً به او تعلق نمی گیرد چون گناه ندارد.

پس بنابراین بطور کلی این که فقها (هم مرحوم
آخوند و هم غیرآخوند) آمدند در مساله واجب
مشروط، واجب را در ظرف غیر تکلیف، به عنوان
واجب مشروط، تصور کردند، همگی در این قضیه
اشتباه کرده اند، اصلاً این قضیه غلط است، حکم
واجب، به واجب مشروط و مطلق در کجا آورده
می شود در آنجائی که این فرد قابلیت برای تکلیف
را پیدا کرده باشد، استعداد و تهیاً برای تکلیف را پیدا
کند آن موقع واجب ها را نسبت به او باید بسنجیم
نسبت به بعضی می شود واجب مطلق و نسبت به
بعضی می شود واجب مشروط در ظرف تکلیف .

مساله دومی که ذکر کرده اند، گفته اند مساله،
مساله عقل است در ظرف عقل، این واجب بالنسبه
به عقل، آن هم واجب مشروط است، چون از شرایط
اتیان مکلف به می باشد.

البته همه این ها برمی گردد به قدرت، به غیر از
آن جنبه بلوغ، بقیه یعنی عقل و علم و قدرت همگی
ریشه اش از نظر ماهوی به همان قدرت برمی گردد،
چون در ظرف جنون، مکلف اقتدار بر فعل ندارد،

معنا ندارد، لذا در آنجا هم آن واجب را بالنسبه به عقل، واجب مشروط قرار داده اند و گفته اند که اگر مکلف عاقل بود در آنجا صلاة برای او واجب است، پس وجوب صلاه بالنسبه به عقل، وجوب مشروط می شود، گرچه بالنسبه به عاقل، این وجوبش، وجوب مطلق است. همین طور راجع به علم هم این گونه است و ما وارد این بحث نمی شویم و نیازی به آن نداریم تا وقتمان را در این مسائل تلف کنیم، یک مطلب کلی می گوئیم و رد می شویم و به مطلب بعدی می پردازیم.

و آن مطلب، بحث قدرت است که در آن، استطاعت را هم از مصادیق قدرت شمرده اند و وجوب حج را بالنسبه به استطاعت وجوب مشروط قرار داده اند،

در بحث قدرت گفته اند که واجب در ظرف تکلیف نسبت به قدرت، واجب مشروط است زیرا قدرت، از مقدمات وجودیه این تکلیف است و بدون قدرت بر اتیان، مکلف عاجز است پس، واجب بالنسبه او می شود واجب مشروط، در این جا قضیه

مانند قضیه بلوغ، مساله باز فرق دارد ما نسبت به قدرت، دو دیدگاه داریم، دیدگاه اول قدرت به عنوان اقتدار و تهیاً و استعداد فاعل برای اتیان فعل که در این دیدگاه قدرت به عنوان یک واقعیت خارجی فلسفی مورد توجه قرار می‌گیرد نه یک مقدمه شرعی در ظرف تکلیف، در این قدرت فرض کنید مثل قدرت داشتن بر انجام این تکلیف، که این به دو امر قوام دارد، قوام اول به وجود عِللِ مُعِدّه و عِللِ فاعلی برای حصول این فعل است، قوام دوم به رفع موانع از حصول فعل است که با این دو رکن، آن علت تامه که محصول این دو قائمه و محصول این دو رکن است به مرتبه تَنْجُز و فعلیت و تمامیت می‌رسد و حاصل می‌شود.

نسبت به این مساله اصلاً بحث واجب مطرح نیست به جهت این که یک بحث فلسفی است، خوب معلوم است برای اتیان هر واجبی، فاعل باید از نقطه نظر شرایط حصول و شرایط اتیان به مرتبه تنجز و فعلیت برسد. حالا صحبت کردن در واجب، بالنسبه به اموری که در اختیار نیستند، این واجب،

واجب مشروط است، بالنسبه به یک مساله ای که اصلا در توان و اختیار مکلف نیست در آنجا اصلا صحبت واجب نیست، واجب اصلا در آنجا تشریح نمی شود که ما بخواهیم نسبت به او صحبت کنیم که آیا واجب بالنسبه به او مشروط است یا بالنسبه به او مطلق است؟ این مثل آن بلوغ و این ها می ماند که اصلا در ظرف غیر بلوغ که ظرف صباوت باشد، تکلیف در آنجا معنا ندارد، مثلاً فرض کنید قدرت بر طیران، قدرت بر طیران خوب معلوم است فاعل نسبت به این مساله عاجز است حال اگر بگوئیم مکلف قدرت دارد، این وجوب حج بالنسبه به طیران انسان به مکه، می شود وجوب مشروط، مگر ما کبوتر هستیم که بال بزیم و به مکه پرواز کنیم؟ یا فرض کنید انسان در کره ماه باشد و آدم را با این سفینه ها و موشک ها ببرند در کره ماه و بعد هم خودشان برگردند، حالا در یک همچین وضعیتی اصلا معنا دارد که شارع حج را برای انسان واجب کند به وجوب مشروط؟ که اگر قدرت پیدا کردی بر حج، این وجوبش می شود وجوب مشروط، اصلا در این

جا حکمی نسبت به قدرت که عبارت است از امر
غیراختیاری تعلق نمی‌گیرد (البته اگر حالت انتظار و
تهیاً برای آن شخص نباشد) و بداند هرگز نمی‌آیند
او را به زمین باز گردانند و دیگر ارتباطش بطور کلی
از کرة الارض قطع شود تا آخر عمر، آیا در چنین
وضعیتی می‌توانیم بگوئیم حج نسبت به این واجب
مشروط است؟ اصلاً دیگر معنا ندارد حج را کجا
می‌خواهد بیاید انجام بدهد؟ موقعیت این شخص
در چنین وضعی مثل موقعیت یک بچه شیرخواره
است نسبت به صلاة، یک بچه شیرخواره، می‌تواند
نماز بخواند؟ نه، می‌توانید شما بگویید نماز بر بچه
رضیع واجب مشروط است؟ مشروط به قدرت
است؟ این اصلاً قادر عقلی نیست بر اتیان به صلاة،
نه این که به قدرت عرفی، انتظار این را داشته باشد
در ظرف غیر تکلیف، در ظرف غیر بلوغ چطور ما
گفتیم اصلاً در آنجا تکلیف معنا ندارد، نه شما
می‌توانید اسمش را واجب بگذارید نه مستحب و نه
مکروه، بله، استحبابی را که دارد، مربوط به تکلیف
نیست، مربوط به یک حکم دیگری است علی‌حده،

که خدا آورده، بحث ما در ظرف غیر تکلیف، بحث الزام است، یعنی شما در آنجا واجب را مورد بحث قرار داده اید نه حج را، یک وقتی حج را بالنسبه به رضیع انجام می دهد، بله مستحب است و حج رضیع خیلی هم موکد است، ولی شما در مورد واجب و الزام بحث می کنید، حکم الزامی برای طفل رضیع چه معنائی دارد که شارع بیايد وضع بکند که مطلق است یا مشروط؟ این که اصلا نمی تواند دهنش را باز کند حالا بیايد نماز بخواند؟ حالا شما بیايد بگويد نه، شارع برای این حکم وضع کرده همین که الان شیرخوردن را بلد نیست و فقط به پشت خوابیده، شارع برای او صلاة را وضع کرده منتهی منوط کرده به پانزده سال دیگر! خب این شارع مثل این که خیلی بیکار بوده خیلی وقت زیادی داشته و مثل این که خیلی سرحال بوده و سرحال آمده که برای یک بچه که حتی عُرْضه گریه کردن و این که بگويد من گرسنه ام را ندارد، بیايد صلاه و حج و خمس و زکات و امر به معروف و برويم بالاتر مقامات بالا را همه را در جعل کند، منتهی بگويد،

حالا صبر کن راجع به این پانزده سال دیگر، راجع به دفن اموات بیست سال دیگر صبر کن وقتی که فلان شدی! این چه معنائی دارد؟! حالا چه معنائی دارد که شارع بیاید احکام را برای یک فردی که اصلاً تهیاً و قابلیت در او منتفی است، شخصی که به بلوغ می‌رسد قابلیت دارد منتهی ظرفِ برایِ وجوب ممکن است هنوز برای او مهیا نشده باشد، ولی در یک ظرفیتی که اصلاً قابلیت منتفی است، جعل حکم و جعل احکام و تکلیف در آنجا چه معنائی دارد؟ اصلاً عبث است. همین طور نسبت به فردی که به مرتبه قدرت رسیده است فرض کنید فردی که هر دو تا چشمش را از دست داده است، الان این شخص اعمی شده است بالکلّیه، هر دو تا چشم، اصلاً از حدقه درآمده است خیلی خوب، حالا وجوب غمض بصر آیا برای این وضع می‌شود؟ این که چشم ندارد می‌خواهد چکار کند، حالا بله، حرمت لمس برایش می‌آید حالا که چشم نداری، لمس که می‌توانی بکنی، نباید بکنی، نامحرم را نباید لمس کنی آن کلام حضرت زهرا سلام‌الله علیها که وقتی

آن اعمی که اسمش ابن مکتوم بود آمد منزل حضرت زهرا سلام الله علیها، و حضرت کناره گرفتند از او، بعد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند: او که تو را نمی‌دید چرا کناره گرفتید؟ حضرت فرمودند: مرا نمی‌دید ولی مرا هم احساس نمی‌کرد؟ وجود مرا هم احساس نمی‌کرد؟ من کناره گیری کردم تا این که حتی وجود مرا هم احساس نکند، این روایات را زندهای مسلمان امروز باید بیابند بخوانند و دیگران، برای این‌ها بگویند تا این که تفاوت را ببینیم که از کجا به کجا رفتیم، حالا ببینید ما به کجا رفته ایم، من یک عکس دیدم، یک خانمی داشت یک جا صحبت می‌کرد و آقایان من جمله معممین همین طور داشتند صاف صاف به او نگاه می‌کردند گفتم، خوب، یا لیتنی کُنتُ معکم فافوز، اتفاقاً جای فوز هم بوده فافوز فوزاً خیلی عظیماً کبیراً طویلاً بله، همین طوری داشتند به او نگاه می‌کردند، آنوقت شما این‌ها را بردارید بگذارید کنار، می‌گویند: ای آقا، این روایت‌ها اصلاً معلوم نیست سند دارد یا نه، می‌گوئیم سندش درست است می‌گویند: این که مربوط

به هزار و چهارصد سال پیش است، زمانه عوض شده است، الان دیگر جای این حرفها نیست، الان به ما می‌خندند، الان دیگر بر ما می‌گریند، خلاصه، دستورات ما این است هر کسی خودش می‌داند، کسی که چشم ندارد آیا معقول است که شارع به او وجوب **قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا**

فُرُوجَهُمْ ... ﴿النور، ۳۰﴾ را امر کند؟ آیا این حکم

شامل او می‌شود یا نه؟ شامل نمی‌شود، خوب چشم ندارد مسلمان است نماز را باید بخواند نماز به چشم ربطی ندارد، روزه به چشم مربوط نیست، ولی غَضُّ بصر، این اصلاً بصر از بیخ ندارد، خوب است، این از بیخ اصلاً چشم ندارد این آیه **قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا**

مِنْ أَبْصَارِهِمْ شامل او می‌شود یا نه؟ حکم وجوب

بصر بالنسبه به این مطلق است یا مشروط؟ هیچ

کدام، اصلاً واجب نیست که حالا بگوئیم واجب

مشروط است، واجب مشروط در کجا می‌آید؟ در

جایی که من چشم دارم منتهی الان من توی فیضیه

نشسته‌ام، الان که توی فیضیه نشسته‌ام و زنی وجود

ندارد **قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ** بالنسبه الینا

می‌شود واجب مشروط چرا؟ وقتی از فیضیه رفتیم بیرون زنها بیرون فیضیه هستند آنجا می‌شود واجب مطلق، در فیضیه واجب مشروط است چون زن نیست ولی قابلیت برای ابصار، این قابلیت وجود دارد، ما چشم داریم و داریم می‌بینیم قابلیت هست، ولی کسی که قابلیت در او ریشه‌کن می‌شود و دیگر آن قابلیت در او معنا ندارد اصلاً بطور کلی حکم به وجوب فی حد نفسه اصلاً ما کاری به اطلاق و اشتراکش نداریم، حکم به وجوب غض بصر برای فرد اعمی برای این معقول است شارع جعل کند یا نه؟ هر کس بگوید این جعل معقول است، خیلی خل است!! آن وقت می‌گوئیم شارع خیلی بیکار بوده هم بیکار بوده و هم سر حال، سر حال بودنش خیلی مهم است.

دیگر معنا ندارد شارع در آنجا حکم به وجوب غض بیاورد، حالا این مطلب را شما در نظر بگیرید، یک قضیه اتفاقاً یادم افتاد گرچه از نقطه نظر اصل مساله این طور نیست ولی کیفیت استدلالش بد نیست، می‌گویند: آن زمان که خواجه رفته بود در

حله به دیدن محقق حلی (مرحوم محقق، صاحب شرایع) در آنجا علامه (علامه حلی: حسن بن یوسف مطهر حلی) کوچک و کم سن سال بود، و داشت پیش محقق، شرایع می خواند همین شرایع را علامه داشت پیش محقق که دایی اش بود می خواند، این نشست و در آنجا بحث در قبله بود، محقق می گفت، که حکم اولی نسبت به وجوب استقبال به نفس کعبه است، یعنی خود کعبه، منتهی نسبت به اماکن بعیده وقتی که انسان قادر بر استقبال به نفس کعبه نیست متبدل می شود به جهت، علامه اشکال می کرد با همان کوچکیش می گفت نه از آنجائی که در بلاد بعیده مکلف اصلاً قادر بر استقبال به کعبه نیست در آنجا اصلاً استقبال به کعبه تشریح نمی شود، فقط اولاً بلا اول، حکم اولی همان استقبال به جهت است، ببینید چقدر قشنگ صحبت می کرد گرچه این غلط است ولی استدلالش استدلال قشنگی است که نه، در بلاد بعیده هم همان کعبه است، لذا اگر کسی بتواند با آجهزه و آلات دقیقه از همین ایران (ممکن است درست کنند، هیچ اشکالی هم ندارد) که یک

وسیله و یک چیزی را درست بکنند جهازی را را که دقیقاً یک خط مستقیم تا نفس کعبه برای انسان ترسیم کند، به وسیله همین ماهواره‌ها، خوب دقیق عکسبرداری می‌کنند ولو آن طرف کره زمین به عنوان یک موئی، انسان نمی‌تواند بگوید حالا که این هست من بروم به جهت پنجاه درجه این طرف و سی درجه آن طرف نه، به همان خط واجب است که نماز بخواند به این قضیه کار نداریم، استدلال، استدلال قشنگی است، می‌گوید، در جائی که مکلف عقلاً قادر بر اتیان به تکلیف نیست، چطور شارع ممکن است در آنجا حکم کند؟ حکم اولی و ثانوی در آنجا وضع کند؟ اصلاً قادر نیست، دیگر حکم اولی و ثانوی در آنجا معنا ندارد. وقتی بیرون آمد از خواجه رسیدند چطور بودند گفت رایت شیخا کبیرا نسبت به محقق قد ابقر علماً بقرراً و طفلاً صغیرا ان ابقاه الله صار علامه دهرا این اسم علامه از آنجا آمد برای علامه از آنجا دیگر به او، لقب علامه دادند، واقعاً هم علامه بود واقعاً علامه مرد بزرگی بود و عرق دینی داشت علامه حلّی عرق دینی داشت که در خیلی‌ها

نیست، عرق داشت، دلش برای دین می سوخت و احساس مسئولیت می کرد و ملا هم بود هر دو جهت در او بود یکی اینکه عرق دینی داشت و دوم این که آدم ملائی بود خدا رحمتش کند.

پس بنابراین این مساله مهمی است که ما باید در نظر بگیریم در جایی که قابلیت برای تعلق تکلیف ذاتاً منتفی است آیا باز هم تکلیف در آنجا هست یا نه؟ لذا نسبت به آن مواردی که ما می بینیم مثلاً فرض کنید که قابلیت برای زناى خارجى در یک شخص منتفی است دیگر حکم حرمت زنا در آنجا نیست، قابلیت برای نظر به نامحرم در آنجا منتفی است فرض کنید اصلاً شخص اعمی است، خوب در آنجا وجوب غض بصر نیست، نه مطلقش هست نه مشروطش، نه معلقش هست نه منجز، هیچ کدام، اصلاً هیچی ندارد، چطور فرض کنید برای طفل دوساله این حرمت غض بصر هست **قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ** شامل بچه سه ساله می شود؟ شامل بچه پسر سه ساله می شود؟ شامل دوساله می شود؟ نه، قابلیت نیست، اصلاً در آنجا معنا ندارد

نه مشروطی است و نه معلقش.

حالا این قدرتی را که فقها و اصولیین به عنوان شرط برای وجوب ذکر کردند این قدرت چه قدرتی است، از این جا استفاده می شود قدرتی است که آن قدرت در ظرف تکلیف مورد توجه قرار بگیرد، ما باید در باره آن بحث کنیم، نه آن قدرتی که اصلاً بطور کلی زمینه ای برای تکلیف در آن ظرف منتفی است آن قدرت، بحث ما در مساله اصولی که در زمینه تکلیف و تشریح است اصلاً آن قدرت نمی آید مثل قدرت طیران الی السماء نمی آید قدرت صلاة نسبت به رضیع نمی آید قدرت غض بصر، نسبت به اعمی نمی آید قدرت حرمت زنا نسبت به کسی که اصلاً بطور کلی استعداد برای این مساله را ندارد اصلاً نمی آید و ... همین طور به اصطلاح افرادی که این ها به توسط مختلف بطور کلی آن قابلیت تعلق خطاب را اصلاً ندارند که این خطاب به آنها تعلق بگیرد.

پس بنابراین ما در آن زمینه دیگر نمی توانیم بحث کنیم بحث اصولی در واجب مطلق و مشروط

ما منوط می‌شود به آن قدرتی که آن قدرت با توجه به تعلق وجوب مورد لحاظ قرار می‌گیرد که در ظرف وجوب حالا که وجوب بر این مکلف تعلق گرفته است حالا می‌تواند انجام بدهد یا نه حالا قادر است انجام بدهد یا نه؟ وجوب تعلق گرفته، تهیاً برای انجام وجوب را دارد، منتهی موانعی در این جا در پیش است، نمی‌تواند آن را انجام بدهد واجب بالنسبه به این نحوه از موانع می‌شود واجب مشروط، فرض کنید نسبت به طهارت خوب صلاه بالنسبه به طهارت چیست؟ مطلق است چون در اقتدار انسان است با خاک یا هرچیز دیگر تیمم کند، اما نسبت به فرض کنید مائیه یا ترابیه نسبت به خود نفس طهارت مائیه صلاه می‌شود چی؟ می‌شود مشروط، منوط به این که آیا مکلف قادر بر تحصیل طهارت مائیه هست یا نه؟ اگر قادر باشد می‌شود مطلق، اگر قادر نباشد می‌شود مشروط، نسبت به طهارت ترابیه، که بعد از طهارت مائیه است آن نسبت می‌شود مشروط. فرض کنید نسبت به استقبال، نسبت به اصل استقبال می‌شود مطلق اما فرض کنید که مکلف

چون در تحت شرایط عادی است اما اگر فرض کنید مکلف در یک شرایطی است که نمی‌تواند مستقبل باشد فرض کنید مریض است توی بیمارستان است نمی‌تواند برگردد به سمت قبله این همان طور باید نماز بخواند این می‌شود واجب، واجب مشروط در این خصوص اگر این قدرت بر استقبال پیدا کرد باید مستقبل بشود ولی اگر قدرت پیدا نکرد همین دیگر الان قید وجوب به این کیفیت برداشته می‌شود و همین طور نسبت به سایر مسائل روی این مساله رفقا خوب تأمل بکنند تا این که فردا ببینیم که آن قدرتی که می‌تواند شرط برای واجب مشروط قرار بگیرد یا قدرتی که نه، آن قدرت شرط واجب مشروط نیست بلکه واجب بالنسبه و مطلق است چه نوع قدرتی است؟

اللهم صلی علی محمد و آل محمد